

## بیانیه

### در پاسداری از رکن جمهوریت نظام

*ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها*

*وانا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل\**

نظام جمهوری اسلامی ایران دارای دو رکن اساسی است: جمهوریت و اسلامیت. جمهوریت نظام به معنای قبول اصل حاکمیت است، مردم‌سالاری و اصالت حقوق و آزادیهای اساسی مردم و اسلامیت نظام، برخاسته از عنصر مذهب است. دین عنصر جدایی‌ناپذیر از هویت و فرهنگ ملی ما ایرانیان و در واقع، اسلامیت تجلی وجه دیگری از فرهنگ مردم است. بدون تردید، اگر اکثریت مردم میهن ما مسلمان نبودند، اسلامیت نظام بلاموضوع می‌بود و برعکس، حتی اگر صفت «اسلامی» به دنبال نام جمهوری نمی‌آمد ولی جمهوریت و مردم‌سالاری به معنای واقعی کلمه تحقق می‌یافت، «اسلامیت» خواه‌ناخواه به عنوان یکی از عناصر اصلی فرهنگ ملی در ساختار و محتوای نظام بروز و ظهور خارجی می‌یافت. به عبارت دیگر، اسلام ۱۴۰۰ سال پیش در ایران ریشه دوانیده و امروز در کنار «ایرانیت» و «ملیت»، عنصر تفکیک‌ناپذیر هویت ملی ماست. تاریخ سرزمین ما گواه بر بیهوده‌بودن تلاش کسانی است که قصد حذف دین را از فرهنگ ایرانی داشته‌اند و بنابراین، جای نگرانی از این بابت وجود ندارد. اما برعکس، رکن جمهوریت نظام تازه‌پا و نونهال است. در کشوری که استبداد مطلقه سلطنتی چندین قرن سابقه دارد و در تار و پود سیاست، فرهنگ، امور اجتماعی، اعتقادات و رفتار مردم عمیقاً رخنه کرده و رسوبات گسترده‌ای بر جای گذاشته است، پاسداری از رکن جمهوریت نظام از اولویت بیشتری برخوردار است و همه کسانی که علاقمند به سرنوشت کشورمان هستند باید با هر حرکتی که به قصد تضعیف، کم‌رنگ کردن، حذف و جابه‌جایی رکن جمهوریت نظام صورت گیرد به شدت برخورد و آن را افشا کنند.

از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در مورد نظام سیاسی آینده کشور، دو نگرش یا نظریه اساسی به موازات هم وجود داشته است: صاحبان یا پیروان یک نظریه، براساس باورهای سنتی دینی و آنچه در گذشته معمول بوده و تجربه شده است، مردم را صغیر و مهجور دانسته، با مفاهیم و مقولاتی چون آزادی، حقوق مردم، حاکمیت ملت، مردم‌سالاری، انتخابات، مجلس قانونگذاری، قانون اساسی و در یک کلمه با «جمهوریت» مخالف بودند. بخش قابل ملاحظه‌ای از روحانیون سنتی و قشرهای وابسته به آنان از این نظریه حمایت می‌کردند.

در برابر این گروه، جریان دیگری وجود داشت که انقلاب اسلامی ایران را ادامه مبارزات صدساله اخیر ملت ایران، از زمان قیام تنباکو و به دنبال آن جنبش مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت در

\* خدا به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بازگردانید و چون در میان مردم به داوری پرداختید، به عدل داوری

جهت ریشه‌کن ساختن استبداد مطلقه سلطنتی و دفع استیلاي خارجی و تحقق همه‌جانبه حاکمیت ملت (جمهوریت و مردم‌سالاری) و حاکمیت ملی (استقلال کامل) می‌دانست.

این جریان فکری - سیاسی، آرمانهای انقلاب، یعنی آزادی و استقلال را تنها در چارچوب جمهوریت نظام قابل تحقق می‌دانست و اگر دل‌سوختگانی چون زنده‌یاد مهندس بازرگان از همان آغاز اصرار داشتند که صفت «دموکراتیک» به نام جمهوری اضافه شود، در واقع نگران گرایشهای ضد جمهوری در درون صفوف مبارزان خصوصاً از جانب جریان‌های سنتی بودند.

حضور عمیق، گسترده و یکپارچه ملت، از زن و مرد، پیر و جوان، شهری و روستایی، یا به تعبیری جمهور مردم، در انقلاب آن چنان برجسته و قوی بود که جریان ضد جمهوریت نتوانست کاری از پیش ببرد و به ناچار موقتاً عقب‌نشینی کرده، تسلیم خواسته عمومی ملت یعنی جمهوری اسلامی و قانون اساسی شد.

آرمان جمهوری اسلامی، اگرچه در تظاهرات و راهپیمایی‌های عظیم و سراسری ملت عنوان شده بود، تعریف مشخصی از آن وجود نداشت. نخستین پیش‌نویس قانون اساسی، که برای نظام جدید تدوین شد و به تصویب دولت موقت انقلاب، شورای انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران رسیده بود، دربرگیرنده هر دو رکن اساسی نظام یعنی جمهوریت و اسلامیت آن بود. اما هنگامی که نسخه مدون آن به «مجلس بررسی پیش‌نویس قانون اساسی» - که بعداً نام آن را به «مجلس خبرگان» تغییر دادند - ارجاع شد، طرفداران نظریه حکومت اسلامی به سبک سنتی توانستند اصل ولایت فقیه را در آن بگنجانند، بدون آن که بتوانند عناصر اصلی جمهوریت، یعنی حقوق مردم و حاکمیت ملت را از زیرساختهای نظام سیاسی جدید به کلی حذف کنند، تا آنجا که در قانون مصوب، حتی انتخاب رهبر نیز از سوی مردم، اما به طور دو مرحله‌ای، یعنی از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، پیش‌بینی شد. در جریان انقلاب اسلامی رابطه ویژه‌ای میان رهبر انقلاب و توده‌های مردم پدید آمده بود، رابطه‌ای که بعداً قابل اقتباس و تکرار نبود. اگر چه در قانون اساسی اول (مصوب آذرماه ۱۳۵۸)، جایگاهی رسمی و قانونی با اختیارات کاملاً معین، برای رهبر انقلاب پیش‌بینی شده بود، جایگاه واقعی بنیانگذار جمهوری اسلامی در مجموعه نظام عملاً فراتر از چارچوب‌های حقوقی و قراردادی بود. زیرا او یک رهبر فرهمند (کارزماتیک، پرجذبه) بود و در تمام انقلابها، رابطه سیاسی رهبر فرهمند با جامعه رابطه‌ای احساسی، خودانگیخته و به صورت مرید و مرادی است و نه سامان یافته و نهادی شده. رهبر فقید انقلاب این مقام و موقعیت استثنایی و انحصاری را شخصاً کسب نموده بود و از این حیث، وامدار طبقه یا قشر خاصی نبود. به تعبیر شادروان مهندس بازرگان، ولایت فقیه قبایی بود که تنها به تن ایشان دوخته شده بود. بنابراین، حتی از نظر طرفداران حکومت سنتی اسلامی و مخالفان جمهوریت، بقا و استمرار چنین مقام و قدرتی جز با نهادینه کردن آن از طریق انتخاب و رأی مردم، گرچه به طور دو مرحله‌ای، ممکن و میسر نبود و این خود به معنای تن دادن به حاکمیت ملت و تأیید و تأکید بر میزان بودن انحصاری رأی مردم بود. علاوه بر این، رابطه بی‌شکل رهبر با مردم به رابطه‌ای سامان یافته در چارچوب قانون اساسی تبدیل شد.

از اواخر سال ۱۳۶۷، با تشدید بیماری رهبر فقید انقلاب، حرکت‌هایی برای تغییر ساختارها و قوانین آغاز شد که در پایان به بازنگری و تغییر قانون اساسی اول منجر گردید.

در قانون اساسی دوم، مصوب سال ۱۳۶۸، تغییرات عمده‌ای در برخی از اصول قانون اساسی اول داده شد؛ تغییراتی که از چارچوب «متمم» فراتر رفت و ۴۶ مورد از ۱۷۵ اصل، یعنی ۲۶ درصد اصول را دربرگرفت. برخی از آن تغییرات در راستای تمرکز قدرت در رهبری اعمال گردید. در واقع، طرفداران حکومت اسلامی به مفهوم سنتی آن، با تلقی و برداشت خاص خود از حکومت اسلامی، بدون آن که ظاهراً اصولی را که مربوط به حقوق و آزادیهای ملت - که از همه مهمتر و در رأس آنها، حق حاکمیت ملت است - حذف کنند، با اعمال تغییرات جدید، تناقض درونی قانون اساسی را به زیان رکن جمهوریت و تضعیف بی‌سابقه آن تشدید کردند.

نگاهی اجمالی به فصل هشتم قانون اساسی اول، مصوب ۱۳۵۸، و تغییرات آن در قانون اساسی دوم، مصوب ۱۳۶۸، این تغییرات فاحش را به وضوح نشان می‌دهد. نخست آنکه در اصل پنجاه و هفتم، صفت «مطلقه» به «ولایت امر» اضافه شد. دوم آنکه فارغ از تغییراتی که در شرایط و صفات رهبر - موضوع اصل یکصد و نهم - فردی کردن رهبری و حذف شورای رهبری (اصل یکصد و هفتم) اعمال گردید، در اصل یکصد و دهم تغییراتی اساسی داده شد که نکات بارز آن از این قرار است: افزودن اختیار «تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام؛ نصب و عزل و قبول استعفای فرماندهان عالی نیروهای انتظامی؛ حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه؛ حل معضلات نظام، که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام».

به موجب قانون اساسی اول، رئیس جمهور - یعنی رئیس قوه مجریه، که با آرای مستقیم مردم انتخاب می‌شود - مسئول تعیین سیاستها و اجرای آنها و هماهنگی میان سه قوه بود؛ نیروهای انتظامی (شهربانی و ژاندارمری) زیر نظر قوه مجریه (وزارت کشور) قرار می‌گرفت و رهبر تنها مقام فرماندهی کل نیروهای مسلح را بر عهده داشت و صرفاً رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران و فرماندهان عالی نیروهای سه‌گانه را، آن هم به پیشنهاد «شورای عالی دفاع» تعیین می‌کرد. از میان نیروهای مسلح، ارتش وظیفه پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور را بر عهده داشت (اصل ۱۴۳) و نیروی انتظامی که مسئول تأمین امنیت داخلی در شهرها و بیرون از شهرها می‌باشد و وظیفه‌ای روزمره و دائم بر عهده دارد، زیر نظر وزیر کشور قرار داشت. در قانون اساسی دوم اختیارات رهبری در این موارد افزایش یافت. علاوه بر این، نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیما - که در قانون اساسی اول بر عهده شورایی مرکب از نمایندگان قوای سه‌گانه مقننه، مجریه و قضائیه گذاشته شده بود (اصل ۱۷۵) - در قانون اساسی دوم به رهبر واگذار شد (اصل ۱۱۰).

با وجود این اختیارات گسترده، مخالفان جمهوریت نظام و طرفداران حکومت سنتی اسلامی، پیوسته تبلیغ می‌کنند که اختیارات واقعی رهبر فراتر از ضوابط و چارچوب‌های تعیین شده در قانون اساسی است. آنها استدلال می‌کنند که اختیارات مندرج در قانون اساسی حوزه‌هایی است که دیگران حق دخالت و ورود در آنها را ندارند ولی اختیارات رهبر منحصر و محدود به آنها نیست. چنین تفسیری از قانون اساسی، آن هم از جانب کسانی که مسئولیت اصلی آنها نظارت بر حسن اجرای قوانین است، باعث تعجب و تأسف بسیار می‌باشد. اگر قرار باشد که این منطقی‌ترین حقوقی!! در همه اصول و قوانین ساری و جاری شود، چرا تفسیر مشابهی درباره اختیارات رئیس جمهور یا سایر نهادها و مسئولان نشود؟

علاوه بر افزایش اختیارات مقام رهبری، نهاد جدیدی به نام «مجمع تشخیص مصلحت نظام» در قانون اساسی دوم وارد گردید. این مجمع در زمان حیات بنیانگذار جمهوری اسلامی برای حل اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان به وجود آمد، اما نه به صورت یک «نهاد دائم»، بلکه به عنوان «تجمع موقت» تعدادی از مسئولان و با وظایف و اختیاراتی کاملاً محدود و مشخص. اما این مجمع حتی در همان زمان، در چند مورد از محدوده وظایف معین خود فراتر رفت و رأساً به کار قانونگذاری پرداخت و به گونه‌ای عمل کرد که گویا دارای قدرتی مافوق مجلس و شورای نگهبان است و می‌تواند مصوبات آن دو نهاد را لغو کند.

هنگامی که شورای تشخیص مصلحت به دستور رهبر فقید انقلاب شکل گرفت، تعدادی از احزاب، گروهها و نمایندگان مجلس شورای اسلامی نسبت به آن اعلام موضع نموده، چنین امری را خلاف قانون اساسی شمردند. این گونه اعتراضات سبب شد که رهبر فقید انقلاب در سال ۱۳۶۷، طی نامه‌ای به رئیس جمهور وقت، این شورا را معلول شرایط غیرعادی و خلاف قانون اعلام نمایند. علاوه بر این، در پاسخ جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی درباره عملکرد غیرقانونی شورای تشخیص مصلحت، ایشان ضمن تأکید بر این نکته که تأسیس شورا زائیده شرایط غیرعادی زمان جنگ بوده است، چنین اعلام و وعده نمودند: «تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم».

اما به رغم آن وعده صریح، پس از اتمام جنگ و رفع شرایط غیرعادی، نه تنها شورای یادشده منحل نشد، بلکه در قانون اساسی دوم به صورت نهادی موازی سایر نهادهای قدرت و مدیریت درآمد و وظایف و اختیاراتی به آن داده شد که به مراتب وسیع‌تر و فراتر از وظایف و اختیارات قبلی بود؛ نهادی بالاتر از قوای سه‌گانه و در مواردی همسطح و حتی بالاتر از نهاد رهبری، به طوری که در پاره‌ای از موارد، رهبر فقط از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌تواند عمل کند (بند ۸ اصل ۱۱۰).

نهضت آزادی ایران، در خرداد ۱۳۶۸ - در حالی که زیر شدیدترین فشارها، محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های غیرقانونی قرار داشت - طی بیانیه‌ای تحت عنوان «قانون اساسی چگونه باید تغییر کند؟» علاوه بر آنکه به نحوه بازنگری عجولانه و شتاب‌زده قانون اساسی توسط یک شورای ۲۵ نفری منصوب و غیرمنتخب اعتراض نمود، نظر خود را در مورد مجمع تشخیص مصلحت به شرح زیر اعلام کرد:

«مجمع تشخیص مصلحت از ابتدا یک نهاد زاید و خلاف قانون اساسی بوده، وجود و حاکمیت آن باعث اختلال در امور و لوٹ شدن مسئولیت‌ها و نظارت‌ها و تفرق در مدیریت می‌گردد و همین که آن را در دستور شورای بازنگری قرار داده‌اند، اعتراف به خلاف قانون اساسی بودن آن است. اما اگر منظور بررسی بیشتر طرحها و مسائل و یا پیشنهاد یا ایجاد هماهنگی و جلب نظر مشورتی رؤسا و متخصصین سه قوه باشد، این عمل همیشه در اختیار و امکان رئیس جمهور و یا هر یک از رؤسای قوای سه‌گانه می‌باشد، بدون آن که نظرات و توصیه‌های اتخاذ شده حالت الزام و تداخل پیدا کند...».

به رغم وعده‌های رهبر فقید انقلاب و تذکرات خیرخواهانه نهضت آزادی ایران، تشکیل این شورا به صورت مجمع تشخیص مصلحت نظام با وظایف و مسئولیت‌های وسیع‌تری در قانون اساسی گنجانده شد. در واقع، حاکمان به جای این که خود را با قانون تطبیق دهند، قانون را برای تطبیق آن با موقعیت و نظرات خود تغییر دادند.

در حالی که وظایف بسیار مهمی بر عهده این مجمع قرار داده شده و تعداد اعضای ثابت و متغیر آن افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است، نه نوع تخصص و شرایط و مشخصات افراد و دوره تصدی و حدود مسئولیت آنها توسط مقام رهبری مشخص شده است و نه مردم که صاحبان اصلی انقلاب و کشورند در این انتخاب و معرفی نقش و نظری داشته و دارند. ظاهراً قرار است که مقررات مربوط به مجمع نیز توسط اعضای آن تهیه شده و به تصویب و تأیید مقام رهبری برسد. آیا نباید مردم در انتخاب اعضای شورایی که می‌تواند مصوبات مجلس شورای اسلامی را - که اعضای آن نمایندگان منتخب مردم می‌باشند - ملغی اعلام کند، سهم و نقشی داشته باشند؟ آیا وجود و عملکرد چنین شورای قدرتمندی به یک دیکتاتوری نخواهد انجامید؟ اگر این مجمع دیدگاه‌های خود را در حد طرح و پیشنهاد راجع به مسائل و موضوعات مختلف عرضه نماید، تا حدی قابل قبول خواهد بود. ولی ابلاغ و دیکته کردن برنامه‌ها و تصمیمات برای اجرا و دخالت در وظایف قوای دیگر باعث بروز اختلاف نظر در سطح کشور خواهد شد که خود خلاف مصلحت نظام خواهد بود.

\* \* \*

مشکلات و آشفتگی در ساختار مدیریت کشور تنها در تعارضات میان بخش‌های مختلف قانون اساسی بازنگری شده در سال ۱۳۶۸ خلاصه نمی‌شود، بلکه قسمت عمده‌ای از آنها محصول شیوه عمل نهادهاست.

بخش‌های مهمی از قانون اساسی، خصوصاً هر آنچه مربوط به حقوق و آزادی‌های اساسی مردم و مشارکت آنان در تعیین سرنوشت خود و تحکیم مبانی جمهوریت نظام است، به طور کلی یا نسبی نادیده گرفته شده و می‌شود. هنوز هیچ اقدامی جدی در جهت اجرای اصول مصرح در فصل هفتم قانون اساسی - که مربوط به شوراها می‌شود - برداشته نشده است. آزادی فعالیت احزاب سیاسی همچنان در مرحله حرف باقی مانده و موانع اساسی ایجاد شده بر سر راه فعالیت آزاد احزاب برداشته نشده است. مشکلات و آشفتگی‌های موجود که عمدتاً ناشی از تداخل مستمر و حاد نهادهای مختلف در وظایف قانونی قوای سه‌گانه می‌باشد، اختلالات بسیاری در نظم امور به وجود آورده است.

معتقدان نظریه سیاسی ولایت فقیه بر این باورند و چنین تبلیغ می‌کنند که مشروعیت تمام نهادها از جمله دولت، و حتی رئیس جمهور منتخب مردم، نشأت گرفته از ولی فقیه است. اگر به راستی چنین است، دیگر چه لزومی دارد که در کنار نهادهای رسمی دولت، نهادهای موازی وجود داشته باشد یا ایجاد شود و به صورت افقی در امور روزمره کشور دخالت نمایند؟

نهاد رهبری در بسیاری از عرصه‌ها به طور موازی با سایر نهادها وارد عمل شده است. در دوران اول پس از پیروزی انقلاب، شیوه رهبر فقید انقلاب به گونه‌ای بود که نیاز به ایجاد سازمانهای فراگیر و گسترده وجود نداشت. اما اکنون برای امکان‌پذیر ساختن نظارت و اقدام مستقیم رهبری، سازماندهی گسترده‌ای صورت گرفته است. وقتی که حکم رئیس جمهور منتخب از سوی رهبری تنفیذ می‌شود، منطق مدیریت، و انتظام امور و قانون اساسی چنین حکم می‌کند که نظرات و سیاست‌های رهبری از مجاری قانونی نظیر دولت، مجلس، شورای عالی اقتصاد، شورای عالی دفاع و... اعمال گردد و نه به موازات دولت. مثلاً اگر آن مقام نظر خاصی درباره سیاست خارجی کشور دارند، آن نظر به دولت انتقال داده شود و دولت آن را اعلام و اعمال نماید. به موجب قانون اساسی اول، فرماندهی کل نیروهای مسلح بر عهده رهبری بود و اصل یکصد و دهم، ارتش و سپاه را به عنوان نیروهای مسلح مشخص کرده بود؛

اختیارات رهبری محدود به نصب و عزل رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیز تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه‌گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع بود. در فرآیند بازنگری قانون اساسی، به منظور تمرکز بیشتر قدرت، اختیار نصب و عزل فرماندهان نیروهای انتظامی نیز به رهبری محول شد. در نظام مشروطه سلطنتی نیز شاه فقط فرماندهی کل نیروهای مسلح (نظامی) را در اختیار داشت و نیروهای انتظامی (شهربانی و ژاندارمری) قانوناً زیر نظر دولت و وزارت کشور قرار داشتند. این تفکیک فرماندهی از جهات عملی بسیار مهم است. زیرا وظیفه ارتش محدود به «پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی و نظام جمهوری اسلامی»، یعنی حفظ امنیت مرزها در برابر تهدیدات و تجاوزات دشمن خارجی می‌شود. بنا بر قاعده ارتش و سپاه نباید در زندگی روزمره مردم و جامعه تأثیر و دخالتی داشته باشند. اما برعکس، نیروهای انتظامی به طور روزمره و در ابعاد گسترده با امنیت مردم در درون و بیرون شهرها سروکار دارند. یکی از وظایف اصلی دولت حفظ این امنیت است. قوه مجریه تنها از طریق نیروهای انتظامی می‌تواند وظیفه خود را انجام دهد. در دولتهای گذشته (نظیر دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی) چنین سنت شده بود که برای حل این تعارض، رهبری طی حکمی اختیارات خود را در مورد فرماندهی نیروهای انتظامی به وزیر کشور مورد تأیید و تصویب مجلس شورای اسلامی تفویض می‌کردند. اما بعد از انتخاب رئیس جمهور جدید، به رغم آرای سنگین و بی‌سابقه و رأی اعتمادی که نمایندگان مجلس به وزرای پیشنهادی ایشان، از جمله وزیر کشور، دادند، ظاهراً هنوز چنین تفویضی صورت نگرفته است و نیروهای انتظامی مستقیماً زیر نظر رهبری قرار دارند. چنین امری می‌تواند موجب بروز مشکلات فراوان در ایفای مسئولیت‌های قوه مجریه و دولت منتخب مردم شود. ادامه این وضعیت، در واقع، گام عملی دیگری در راستای جایگزینی حکومت اسلامی و کم‌رنگ کردن جمهوریت نظام است و هرگز به نفع انسجام نظام نخواهد بود.

نمونه دیگری از تداخل در وظایف اجرایی خارج از محدوده قانون را می‌توان در فعالیت‌های اقتصادی مشاهده کرد. بخش قابل توجهی (تخمیناً ۶۰ درصد) از تولید و اقتصاد کشورمان در دست نهادهایی است که جزء هیچ یک از سه بخش دولتی، تعاونی و یا خصوصی یادشده در قانون اساسی نیستند و دولت کنترل و نظارتی بر آنها ندارد. آنها خود را موظف به تبعیت از سیاستها و مقررات دولت قانونی نمی‌دانند، حساب و کتابشان روشن نیست و در حقیقت، دولتی در درون دولت رسمی هستند.

بر طبق اصل ۱۲۲ قانون اساسی، رئیس جمهور در برابر ملت، رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول است و بدیهی است که باید در برابر این مسئولیت، صاحب اختیار هم باشد. اگر ملت و مجلس از رئیس جمهور درباره منابع و مصارف بودجه نهاد رهبری بپرسند، او باید پاسخگو باشد.

اگر نهادهای رسمی دولتی برای ایفای وظایف و اجرای خدمات خود نیاز به اعتبار مالی اضافی داشته باشند و نهاد رهبری اعتبار لازم برای تأمین چنین کمبودهایی در اختیار داشته باشد، آیا بهتر نخواهد بود که وجوه تخصیص‌یافته به این گونه امور به جای پرداخت مستقیم به دستگاهها، به خزانه دولت واریز شود؟ با توجه به اینکه این درآمدها در هر حال به ملت تعلق دارند و نهادها نیز متعلق به مردم و محصول مجاهدتهای آنان در انقلاب است. چرا نباید برگزیدگان ملت (نمایندگان مجلس و رئیس جمهور منتخب) بر این نهادها نظارت داشته باشند؟

گرچه اصل تفکیک قوا پذیرفته شده است، بودجه هر یک از دو قوه مقننه و قضائیه نیز می‌بایستی در هزینه‌های عمومی دولت منظور شود و برای آن تأمین اعتبار گردد. در حالی که درآمدهای قوه قضائیه

به حساب دولت واریز می‌گردد و هزینه‌های آن از خزانه پرداخت می‌گردد، چرا نباید در مورد بودجه نهاد رهبری نیز به همین ترتیب عمل شود تا مردم، که صاحبان اصلی کشورند، در جریان درآمدها و هزینه‌ها قرار گیرند؟ آیا شیوه‌های حکومتی مولای متقیان و امام‌العارفین نباید الگو قرار گیرد؟

انتخابات دوم خرداد، با هر معیار و نگرشی، نقطه عطفی در جمهوری اسلامی ایران بود. در آن انتخابات، بیش از ۸۰ درصد واجدان شرایط - بالاترین نسبت در تاریخ دموکراسی‌های جهان - به پای صندوقهای رأی رفتند و بیش از ۲۰ میلیون نفر - در حدود ۷۰ درصد واجدان شرایط - به آقای خاتمی رأی دادند. آمار نشان می‌دهد که در تمام شهرها و روستاهای کشور، مردم کم و بیش یکسان عمل کردند و این در حالی بود که احزاب و نهادهای سیاسی مستقل، به دلیل موانع ایجاد شده از سوی حکومت، حضور فعالانه در صحنه سیاسی کشور نداشتند. چنین رفتار سیاسی مردم حکایت از آن دارد که «ناخودآگاه جمعی» جامعه ما به یک جمع‌بندی واحد رسیده و براساس آن، به فرد واحدی که باور خود را به حقوق آنان صریحاً اعلام کرده بود رأی قاطع داده و از این طریق، پیام روشن خود را به رهبران حاکمیت رسانده است. مردم از وضعیت نابهنجار کنونی - که محصول حاکمیت ۱۹ ساله گذشته است - به تنگ آمده، خواهان تغییرات بنیادی در سیاست‌ها و عملکردهای حاکمیت هستند. آرای سنگین مردم، مهر تثبیت بر جمهوری نظام زده است. توقع و انتظار مردم این است که تمامی دست‌اندرکاران و مقامات تصمیم‌گیرنده - از جمله نیروهای سیاسی بازنده نسبی در انتخابات - پیام ملت را درک کرده باشند و پاسخ مناسب آن را در رفتار و کردار خود نشان دهند. در واقع، این حرکت عظیم مردم فرصتی تاریخی برای اصلاح اشتباهات و خطاها به حاکمیت و نظام جمهوری اسلامی داده است. توقع و انتظار مردم این است که صاحبان یا طالبان قدرت انحصاری اجازه و امکان دهند که رئیس جمهور منتخب مردم به وظایف قانونی خود در جهت ایفای تعهداتش عمل نماید.

اصول ۱۱۳ تا ۱۴۲ فصل نهم قانون اساسی وظایف و اختیارات رئیس جمهور را به تفصیل شرح می‌دهد. رئیس جمهور مسئول اجرای قانون اساسی و رئیس قوه مجریه است. رئیس جمهور جدید - علاوه بر آن که در طی مبارزات و فعالیت‌های انتخاباتی خود تعهداتی در جهت قانونمند کردن جامعه و رفع موانع تأسیس و رشد یک جامعه مدنی در ایران بر عهده گرفته است - در مجلس شورای اسلامی، برای پاسداری از مذهب رسمی و نظام جمهوری و قانون اساسی سوگند یاد کرده و متعهد شده است که خود را وقف خدمت به مردم، اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت نماید. تمام امور اجرایی کشور، از جمله نظم بخشیدن درآمدها و هزینه‌ها، امنیت شهروندان و... - به جز مواردی که قانون در اختیار رهبری قرار داده - به عهده او محول شده است. بنابراین، همه نهادهای اجرایی، به هر اسم و عنوان، باید زیر نظر رئیس قوه مجریه قرار گیرند؛ دخالت‌های موازی از جانب هر مقام و نهادی موجب برهم خوردگی نظم امور و نهایتاً تضعیف نظام جمهوری اسلامی می‌شود و لذا خلاف مصلحت نظام است.

در فرایند انقلاب، مفهوم حکومت اسلامی در شکل خاص و معین جمهوری اسلامی تعریف و تبیین شده است. تغییر آرام و استحاله تدریجی جمهوری اسلامی به یک حکومت سنتی اسلامی، با رهبری متمرکز و مجلس مشورتی انتصابی به حذف اصل جمهوریت یا کمرنگ شدن آن منتهی خواهد شد که برای ملت ما مفید و مطلوب نیست. تقویت نظام جمهوری اسلامی و حفظ احترام و عزت ملت و

کشورمان در گرو حمایت و تقویت و یاری رسانیدن به رئیس جمهور منتخب مردم در راستای انجام وظایف قانونی و برنامه‌های تعهد شده می‌باشد.

نهضت آزادی ایران

مهر ۷۶